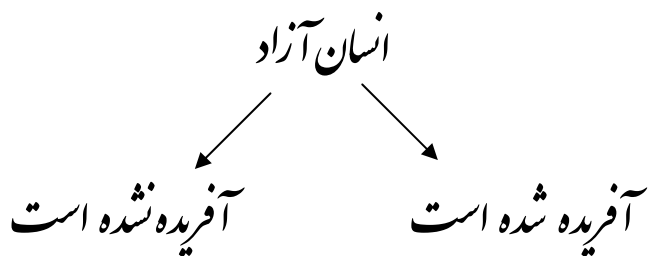


انسان آزاد

آفریده نشده است

آفریده شده است



#### اشاره:

آزادی واژه‌ای است که در قرن نوزده و بیست مورد سوء استفاده‌های فراوانی قرار گرفت و تعاریف متعددی و البته همگی بر اساس مادی‌گرایی برای آن ارائه شد و شالوده‌ی فرهنگ غرب و لیبرالیسم بر اساس آن پایه‌ریزی شد. این تفکر با رنگ و لعاب و تبلیغات فراوان سراسر دنیا را فراگرفت و کعبه آمال همه‌ی ملت‌ها واقع شد.

با پیروزی انقلاب اسلامی که شعار محوری آن «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود تعریف جدیدی از آزادی به جهان ارائه شد که فرهنگ غرب و ارزش‌های لیبرالیسم را به چالش می‌کشید.

از این‌رو جهان غرب به مقابله برخاست و اصل آزادی اسلامی را مورد حمله قرار داد و دم از سلب آزادی زد و البته محور مقایسه‌ی این موضوع را ارزش‌های آزادی تعریف شده در جهان غرب قرار داد.

در قرن بیست و یکم میلادی با فراگیر شدن تفکر اصیل اسلامی و بیداری ملت‌ها، دوباره این هجمه آغاز شده و از طرفی تبلیغات می‌نند که اسلام با آزادی مخالف است و از سویی مسلمان‌تر از مسلمانان گردیده و می‌گویند اسلام هیچ اجباری برای رعایت چهارچوب‌های دینی قرار نداده است و در جامعه‌ی اسلامی هر کس می‌تواند هرگونه که خواست زندگی کند.

این مقاله سعی دارد این مقوله را به صورت بسیار اجمالی از جهات یاد شده مورد بررسی قرار دهد.

## آزادی یک امر فطری است

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا - بنده‌ی غیر خودت مباش؛ خدا تو را آزاد آفریده است.»<sup>۱</sup>

«تاکنون ده‌ها تفسیر از لیبرالیسم ارائه شده است؛ به خصوص در این اواخر. این اواخر، نظریه پردازان و به اصطلاح ایدئولوگ‌های امریکایی یا پیشکرده‌ی امریکا، مرتب در این زمینه قلم می‌زنند... لیکن سرجمع همه‌ی این حرف‌ها، با وجود همه‌ی این تفاسیر گوناگونی که وجود دارد، دیدگاه اسلامی، یک دیدگاه راقی است... آن‌ها برای این که برای "آزادی" فلسفه‌ای ارائه دهند، دچار مشکلند. فلسفه‌ی آزادی چیست؟ چرا باید بشر آزاد باشد؟ لازم است استدلال و ریشه‌ی فلسفی داشته باشد. حرف‌های گوناگونی زده شده است: فایده، خیر جمعی، لذت جمعی، لذت فردی و حداکثر حقی از حقوق مدنی. همه‌ی این‌ها هم قابل خدشه است؛ خود آن‌ها هم خدشه کرده‌اند. اگر به نوشتجاتی که در زمینه‌ی مقوله‌ی لیبرالیسم در همین سال‌های اخیر منتشر شده، نگاه کنید، خواهید دید که چه قدر حرف‌های وقت گیر و بی‌ثمر و بی‌فایده و شبیه مباحثات دوران قرون وسطی را در مقوله‌ی آزادی گفته‌اند. این یکی حرفی زده است، آن یکی جواب داده است؛ دوباره جواب او را پاسخ داده است! حداکثر این است که منشأ و فلسفه‌ی آزادی، یک حق انسانی است. اسلام، بالاتر از این گفته است. اسلام - همان‌طور که در آن حدیث ملاحظه کردید - آزادی را امر فطری انسان می‌داند. بله؛ یک حق است، اما حقی برتر از سایر حقوق؛ مثل حق حیات، حق زندگی کردن. همچنان که حق زندگی کردن را نمی‌شود در ردیف حق مسکن و حق انتخاب و ... گذاشت - برتر از این حرف‌هاست، زمینه‌ی همه‌ی این‌هاست - آزادی هم همین‌طور است. این، نظر اسلام است. البته استثناهایی وجود دارد. این حق را در مواردی می‌توان سلب کرد؛ مثل حق حیات. یک نفر کسی را می‌کشد، قصاصش می‌کنند. یک نفر فساد می‌کند، قصاصش می‌کنند. در مقوله‌ی حق آزادی هم این‌گونه است؛ منتها این‌ها استثناء است. این، دیدگاه اسلام است.»<sup>۲</sup>

## آزادی اجتماعی در قرآن

«در نصّ قرآن مجید، یکی از هدف‌هایی که انبیاء داشته‌اند این بوده است که به بشر آزادی اجتماعی بدهند، یعنی افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات بدهند. یکی از حماسه‌های قرآنی، همین موضوع آزادی اجتماعی است. در این قرن‌هایی که

شعار فلاسفه آزادی بشر بوده است و آزادی بیش از اندازه زبانزد مردم بوده و شعار واقع شده است. شما نمی‌توانید جمله‌ای پیدا کنید زنده‌تر و موجدارتر از این جمله‌ای که قرآن دارد:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ<sup>۳</sup> - ای پیغمبر! به این کسانی که مدعی پیروی از یک کتاب آسمانی گذشته هستند، به این یهودی‌ها، مسیحی‌ها، زرتشتی‌ها - و حتی شاید به این صابئی‌ها که در قرآن اسمشان آمده است - و به همه‌ی ملت‌هایی که پیرو یک کتاب قدیم آسمانی هستند این‌طور بگو:

بیا بید همه‌ی ما جمع شویم دور یک کلمه، زیر یک پرچم. آن پرچم چیست؟ دو جمله بیشتر ندارد. یک جمله‌اش این است: أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً در مقام پرستش، جز خدای یگانه چیزی را پرستش نکنیم؛ نه مسیح را بپرستیم نه غیر مسیح را و نه اهرمن را، جز خدا هیچ موجودی را پرستش نکنیم.

جمله دوم: وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ هیچ‌کدام از ما دیگری را بنده و برده‌ی خودش نداند و هیچ‌کس هم یک نفر دیگر را ارباب و آقای خودش نداند. یعنی نظام آقایی و نوکری ملغی؛ نظام استثمار، مستثمر و مستثمر ملغی؛ نظام لامساوات ملغی؛ هیچ‌کس حق استثمار و استعباد دیگری را نداشته باشد.

تنها این آیه نیست. آیاتی که در قرآن در این زمینه هست زیاد است. (به‌عنوان نمونه):

قرآن از زبان موسی علیه‌السلام نقل می‌کند که وقتی با فرعون مباحثه می‌کرد و فرعون به او گفت: أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ \* وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ .<sup>۴</sup>

موسی به او گفت: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ.<sup>۵</sup>

فرعون به موسی گفت: تو همان کسی هستی که در خانه‌ی ما بزرگ شدی، سر سفره ما بزرگ شدی؛ تو همان کسی هستی که وقتی بزرگ شدی آن جنایت را انجام دادی (به تعبیر فرعون)، آن آدم را کشتی. می‌خواست منت بر سرش بگذارد که در خانه‌ی ما بزرگ شده‌ای، سر سفره ما بزرگ شده‌ای. موسی به او گفت: این هم شد حرف؟! من در خانه‌ی تو بزرگ شدم؛ حالا که در خانه تو بزرگ شده‌ام، در مقابل این‌که تو قوم من را برده و بنده‌ی خودت قرار داده‌ای سکوت کنم؟ من آمده‌ام که این بردگان را نجات بدهم.<sup>۶</sup>

### آزادی، یک تفکر اصیل اسلامی

«بنابراین، این فکر غلط است که تصور کنید تفکر آزادی اجتماعی، تفکری است که غرب به ما هدیه کرده است؛ هر وقت هم خواستیم حرف شیرین و جالبی در این زمینه بزنیم، حتماً کتاب فلان کس را آدرس بدهیم؛ نام فلان کس را که در غرب نشسته برای خودش فکر کرده و نوشته، ذکر کنیم؛ نه. باید مستقل فکر کرد؛ باید به منابع خودی و به منابع اسلامی مراجعه کرد. انسان از تفکرات دیگران، برای تشریح ذهن و یافتن نقطه‌های روشن استفاده می‌کند؛ نه برای تقلید کردن. اگر پای تقلید به میان آمد، ضرر بزرگ خواهد بود.»<sup>۷</sup>

### آزادی نسبی است

«گاهی در موضوع آزادی، در جامعه دینی و پایبند به قوانین الهی، سخن گفته می‌شود، و گاهی در جامعه لیبرال و سکولار که پای‌بند به قوانین الهی نبوده و به دین و مذهب یا اعتقاد ندارد، و یا آن را یک امر فردی و درونی تلقی می‌کند.

در مورد نخست چون انسان با کمال آزادی، دین را پذیرا می‌باشد، طبعاً هر نوع محدودیت دینی، برای او خلاف انتظار نیست و طبعاً هر نوع قید و بند در زندگی از مجرای خودمختاری او عبور می‌کند، در این صورت مخالفت با این نوع محدودیت‌ها، نوعی مخالفت با آزادی و خودمختاری انسان است.

مورد دوم هر چند، محدودیت دینی را پذیرا نمی‌باشد، ولی از محدودیت‌های اجتماعی که زائیده‌ی حکومت اکثریت است، گریزی ندارد و باید پذیرای آن باشد، و این محدودیت نیز به نوعی از مجرای خودمختاری عبور کرده و به دست و پای او بسته می‌شود، زیرا دموکراسی را پذیرفته است.

بنابراین هیچ جامعه‌ای اعم از دینی و الحادی نمی‌تواند از آزادی مطلق بهره بگیرد، بلکه باید با خودمختاری خویش آن را محدود سازد.»<sup>۸</sup>

### ذوی الحقوق چهارگانه

«انسان بالطبع خداخواه و خداجوست، بنابراین او در اعمال هر نوع آزادی باید، حقوق خدا، و جامعه، و سعادت فرد و مصلحت محیط‌زیست را در نظر بگیرد و بهره‌گیری از آزادی، باید با رعایت حقوق این محورها صورت پذیرد.

به‌عنوان مثال عبادت و پرستش از آن کسی است که انسان را آفرید و اسباب زندگی را در اختیار او نهاده و او جز خدا کسی نیست. بنابراین هر نوع نظام و یا گروه خاصی که بخواهد، غیر او را بپرستند به حقوق خدا نوعی تجاوز و ظلم صورت گرفته است.

و به تعبیر کلام حق « إِنَّ الشُّرْكَاءَ ظُلْمٌ عَظِيمٌ » (لقمان/۱۳)، بنابراین آزادی تا آن جا محترم است که در آن به حقوق خدا، تجاوزی صورت نپذیرد.

محور دوم که حق بر گرد او می‌چرخد، جامعه است که فرد جزیی از آن می‌باشد، و طبعاً برای خود حقوقی دارد که باید رعایت شود، و انسان نمی‌تواند به بهانه‌ی آزادی، به حقوق جامعه تجاوز کند، و سعادت جامعه را به خطر بیفکند. به‌عنوان مثال: نمی‌توان برای اعمالی نظیر؛ دعوت به و پوچ‌گرایی و تشکیل عسرتکده و کانون‌های فساد و فحشاء که با سعادت جامعه در تضاد است، تحت عنوان آزادی مجوز صادر کرد، زیرا این نوع گرایش‌ها تجاوز به حقوق جامعه، و نتیجه‌ی آن مایه‌ی فروپاشی خانواده‌ها و گسترش انواع بیماری جسمی و روحی می‌باشد.

محور دیگر، حق فرد و سعادت او است، آیا او حق دارد که خودکشی کند، و یا به هر عملی که مایه‌ی بدبختی است دست یازد، تصور نمی‌کنم هیچ لیبرالی، برای این کار مجوز صادر کند.

محیط زیست چهارمین محور حق است، جنگل‌ها و معادن و دریاها و نظایر آن‌ها ثروت ملی است که به نسل انسانی متعلق است، نسل حاضر حتی به اتفاق آرا نمی‌تواند جنگل را آتش بزند، آب‌ها و نهرها را آلوده سازند، و به تاراج محیط زیست بپردازد.

از این تحلیل می‌توان نتیجه گرفت که آزادی به معنی یله و رهایی از هر نوع قید و بند تحت عنوان خودمختاری، مورد پذیرش هیچ فیلسوفی نیست.<sup>۹</sup>

### آزادی فکر یا آزادی عقیده

«آیه‌ی شریفه ۱۵۷ سوره اعراف می‌فرماید: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ. خداوند یکی از خصوصیات پیامبر را این قرار می‌دهد که غل و زنجیرها را از گردن انسان‌ها بر می‌دارد و إِصْرَ یعنی تعهدات تحمیلی بر انسان‌ها را از آن‌ها می‌گیرد. مفهوم خیلی عجیب و وسیعی است. اگر وضع جوامع دینی و غیردینی در آن دوره را در نظر داشته باشید، می‌دانید که این إِصْرَ - این تعهدات و پیمان‌های تحمیلی بر انسان‌ها - شامل بسیاری از عقاید باطل و خرافی و بسیاری از قیود اجتماعی غلطی که دست‌های استبداد یا تحریف یا تحمیق بر مردم تحمیل کرده بود، می‌شود. «اغلال» هم که غل و رنجیرهاست، معلوم است.»<sup>۱۰</sup>

### فرق این دو آزادی

فرق است میان آزادی فکر و آزادی عقیده. فکر منطقی است. انسان یک قوه‌ای دارد به نام قوه تفکر که در مسائل می‌تواند حساب کند و بر اساس تفکر و منطق و استدلال انتخاب کند، ولی عقیده به معنی بستگی و گره خوردگی است. ای بسا عقیده‌هایی که هیچ مبنای فکری ندارد، مبنایش صرفاً تقلید است، تبعیت است، عادت است، حتی مزاحم آزادی بشر است. آن چه که از نظر آزادی بحث می‌کنیم که باید بشر در آن آزاد باشد فکر کردن است. اما اعتقادهایی که کوچک‌ترین ریشه‌ی فکری ندارد، فقط یک انعقاد و یک انجماد روحی است که نسل به نسل آمده است، آن‌ها عین اسارت است و جنگیدن برای از بین بردن این عقیده‌ها جنگ در راه آزادی بشر است نه جنگ علیه آزادی بشر. آن کسی که آمده در مقابل یک بت که خودش به دست خودش ساخته از او حاجت می‌خواهد، او به تعبیر قرآن از یک حیوان خیلی پست‌تر است؛ یعنی عمل این آدم کوچک‌ترین مبنای فکری ندارد، اگر فکرش یک ذره تکان بخورد این کار را نمی‌کند. این فقط یک انعقاد و انجماد است که در دل و روحش پیدا شده و ریشه‌اش تقلیدهای کورکورانه است. او را باید به زور از این زنجیر درونی آزاد کرد تا بتواند فکر کند. بنابراین کسانی که آزادی تقلید و آزادی زنجیرهای روحی را به‌عنوان آزادی عقیده تجویز می‌کنند اشتباه می‌کنند. آن چه ما به حکم آیه: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ** <sup>۱۱</sup> طرفدار آنیم، آزادی فکر است نه آزادی عقیده. <sup>۱۲</sup>

### جنگ‌های مسلمین

«مسلمین که هجوم بردند به کشورهای ایران و روم، نرفتند به مردم بگویند باید مسلمان بشوید. حکومت‌های جباری دست و پای مردم را به زنجیر بسته بودند؛ مسلمین با حکومت‌ها جنگیدند، ملت‌ها را آزاد کردند. این دو را با همدیگر اشتباه می‌کنند. مسلمین اگر با ایران یا روم جنگیدند، با دولت‌های جبار می‌جنگیدند که ملت‌هایی را آزاد کردند، و به همین دلیل ملت‌ها با شوق و شغف مسلمین را پذیرفتند. چرا تاریخ می‌گوید وقتی که سپاه مسلمین وارد می‌شد مردم با دسته‌های گل به استقبالشان می‌رفتند؟ چون آن‌ها را فرشته‌ی نجات می‌دانستند... آن‌ها به مردم کاری نداشتند، با دولت‌های جبار کار داشتند. دولت‌ها را خرد کردند، بعد مردمی را که همین‌قدر شائبه‌ی توحید در آن‌ها بود در ایمانشان آزاد گذاشتند که اگر مسلمان بشوید عیناً مثل ما هستید و اگر مسلمان نشوید در شرایط دیگری با شما قرارداد می‌بندیم که آن شرایط را «شرایط ذمه» می‌گویند.» <sup>۱۳</sup>

## جنگ برای آزادی دعوت و رفع مانع از تبلیغ

«ما می‌گوییم که ما باید آزاد باشیم که عقیده و فکر خاصی را در میان هر ملتی تبلیغ کنیم، به این معنی که بیان کنیم. چه به‌عنوان این که ما آزادی را یک حق عمومی و انسانی بدانیم و چه به‌عنوان این که توحید را یک حق عمومی انسانی بدانیم و یا به‌عنوان این که هر دو را یک حق عمومی انسانی بدانیم این امر جایز است. حالا اگر مانعی برای دعوت ما پیدا شود، ببینیم یک قدرتی آمده مانع می‌شود و می‌گوید من به شما اجازه نمی‌دهم، شما می‌روید افکار این مردم را خراب می‌کنید (می‌دانید که غالب حکومت‌ها فکر خراب را آن فکری می‌دانند که اگر پیدا بشود مردم، دیگر مطیع این حکومت‌ها نیستند) آیا با حکومت‌هایی که مانع نشر دعوت در میان ملت‌ها هستند جایز است جنگیدن تا حدی که این‌ها سقوط کنند و مانع نشر دعوت از میان برود یا نه؟ بله این هم جایز است، این هم باز جنبه دفاع دارد، این هم جزء آن جهادهایی است که ماهیت آن جهادها در واقع دفاع است.»<sup>۱۴</sup>

## لا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ

«پس اصل رفق، نرمی، ملایمت و پرهیز از خشونت و اکراه و اجبار راجع به خود ایمان (نه راجع به موانع اجتماعی و فکری ایمان که آن حساب دیگری دارد) جزء اصول دعوت اسلامی است: لا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى.»<sup>۱۵</sup>

خلاصه منطق قرآن این است که در امر دین اجباری نیست، برای این که حقیقت روشن است؛ راه هدایت و رشد روشن، راه غی و ضلالت هم روشن، هر کس می‌خواهد این راه را انتخاب کند و هر کس می‌خواهد آن راه را.

در شأن نزول این آیه چند چیز نوشته‌اند که نزدیک یکدیگر است و همه می‌تواند در آن واحد درست باشد. وقتی که بنی‌النضیر که هم پیمان مسلمین بودند خیانت کردند، پیغمبر اکرم دستور به جلای وطن داد که باید از اینجا بیرون بروید. عده‌ای از فرزندان مسلمین در میان آنها بودند که یهودی بودند... مسلمین آمدند خدمت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کردند: ما نمی‌خواهیم بگذاریم بچه‌هایمان بروند. پیغمبر اکرم فرمود: اجباری در کار نیست. بچه‌های شما اگر دلشان می‌خواهد، اسلام اختیار کنند؛ اگر نمی‌خواهند، اختیار با خودشان؛ می‌خواهند بروند بروند، دین امر اجباری نیست. چون طبیعت ایمان اجبار و اکراه و



خشونت را به هیچ شکل نمی پذیرد. فَذَكَرْنَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ \* أَلَا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ \* فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ. ۱۶ ای پیامبر! به مردم تذکر بده، مردم را از خواب غفلت بیدار کن، به مردم بیداری بده، به مردم آگاهی بده، مردم را از راه بیداری و آگاهی شان به سوی دین بخوان. اِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ تُو شَأْنِي غَيْرِ از مُذَكَّرٌ بُوْدِن نَدَارِي، تُو مُصَيِّرٍ نِيَسْتِي، یعنی خدا تو را این طور قرار نداده که به زور بخواهی کاری بکنی.

در تفسیر المیزان می فرماید که: أَلَا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ استثنای از فَذَكَرْنَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ است: تذکر بده مگر [به] افرادی که تو به آن ها تذکر داده ای. با این که تذکر داده ای معذک اعراض کرده اند و دیگر تذکر بعد از تذکر فایده ندارد. پس خدا او را عذاب می کند، عذاب اکبر که عذاب جهنم است. ۱۷

### تفاوت آزادی در اسلام و لیبرالیسم

همان طور که در قبل اشاره شد، هیچ فیلسوف و مکتبی آزادی را مطلق نمی داند و بالاخره قیدهایی برای آن زده است. بلکه نزاع و اختلاف بر سر نگاه و ارزش هایی است که آزادی را در چهارچوب هایی قرار می دهد.

رهبر معظم انقلاب به زیبایی این تفاوت ها را بیان فرموده اند: ۱۸

در مکتب غربی لیبرالیسم، آزادی انسان، منهای حقیقتی به نام دین و خداست. لذا ریشه ی آزادی را هرگز خدادادگی نمی دانند. هیچ کدام نمی گویند که آزادی را خدا به انسان داده است؛ دنبال یک منشأ و ریشه ی فلسفی برایش هستند. در اسلام، «آزادی» ریشه ی الهی دارد. خود این، یک تفاوت اساسی است و منشأ بسیاری از تفاوت های دیگر می شود.

### ۱- الهی بودن آزادی

بنابر منطق اسلام، حرکت علیه آزادی، حرکت علیه یک پدیده ی الهی است؛ یعنی در طرف مقابل، یک تکلیف دینی به وجود می آورد. اما در غرب چنین چیزی نیست؛ یعنی مبارزات اجتماعی که در دنیا برای آزادی انجام می گیرد، بنابر تفکر لیبرالیسم غربی، هیچ منطقی ندارد. به عنوان مثال یکی از حرف هایی که زده می شود «خیر همگانی» یا «خیر اکثریت» است. این ریشه ی «آزادی اجتماعی» است. چرا من باید بروم برای خیر اکثریت کشته شوم و از بین بروم؟ این بی منطق است. البته هیجان های موسمی و آنی، خیلی ها را به

میدان‌های جنگ می‌کشاند؛ اما هرگاه هر کدام از آن مبارزانی که در زیر لوای چنین تفکراتی مبارزه‌ای کرده باشند - اگر واقعاً زیر لوای این تفکرات، مبارزه‌ای انجام گرفته باشد - به مجرد این که از هیجان میدان مبارزه خارج شوند، شک خواهند کرد: چرا من بروم کشته شوم؟ در تفکر اسلامی، این گونه نیست. مبارزه برای آزادی، یک تکلیف است؛ چون مبارزه برای یک امر الهی است. همچنان که اگر شما می‌بینید جان کسی را می‌خواهند سلب کنند، موظفید بروید به او کمک کنید. یک وظیفه‌ی دینی است که اگر نکرید گناه کرده‌اید. در زمینه‌ی آزادی هم همین طور است؛ باید بروید، یک تکلیف است.

## ۲- حدود اخلاقی

بر این تفاوت اساسی، باز تفاوت‌های دیگری مترتب می‌شود. یکی این است که در لیبرالیسم غربی چون حقیقت و ارزش‌های اخلاقی نسبی است، لذا «آزادی» نامحدود است. چرا؟ چون شما که به یک سلسله ارزش‌های اخلاقی معتقدید، حق ندارید کسی را که به این ارزش‌ها تعرض می‌کند، ملامت کنید؛ چون او ممکن است به این ارزش‌ها معتقد نباشد. بنابراین هیچ حدی برای آزادی وجود ندارد؛ یعنی از لحاظ معنوی و اخلاقی، هیچ حدی وجود ندارد. منطقاً «آزادی» نامحدود است. چرا؟ چون حقیقت ثابتی وجود ندارد؛ چون به نظر آن‌ها، حقیقت و ارزش‌های اخلاقی نسبی است.

«آزادی» در اسلام این گونه نیست. در اسلام، ارزش‌های مسلم و ثابتی وجود دارد؛ حقیقتی وجود دارد. حرکت در سمت آن حقیقت است که ارزش و ارزش‌آفرین و کمال است. بنابراین، «آزادی» با این ارزش‌ها محدود می‌شود.

ارزش‌های اخلاقی در آن‌جا، هیچ مانعی برای آزادی نیستند. به‌عنوان مثال نهضت همجنس‌بازی در امریکا، یکی از نهضت‌های رایج است! افتخار هم می‌کنند؛ در خیابان‌ها تظاهرات هم راه می‌اندازند؛ در مجله‌ها عکس‌هایشان را هم چاپ می‌کنند؛ با افتخار هم ذکر می‌کنند که فلان تاجر و فلان رجل سیاسی جزو این گروه است؛ هیچ کس هم خجالت نمی‌کشد و انکار نمی‌کند! بالاتر از این، بعضی از اشخاصی که با این نهضت مخالف می‌کنند، مورد تهاجم شدید بعضی از مطبوعات و روزنامه‌ها واقع می‌شوند که ایشان با نهضت همجنس‌بازی مخالف است! یعنی ارزش اخلاقی، مطلقاً حد و مرزی برای آزادی معین نمی‌کند.

### ۳- در لیبرالیسم حدود را مادیات تعیین می‌کند

تفاوت دیگر این است که در غرب، حد آزادی را منافع مادی تشکیل می‌دهد. ابتدا برای آزادی‌های اجتماعی و فردی، محدودیت‌هایی را معین کردند؛ این یکی از آن‌هاست. آن وقتی که منافع مادی به خطر بیفتد، آزادی را محدود می‌کنند. منافع مادی، مثل عظمت این کشورها و سلطه‌ی علمی این کشورها. تعلیم و تربیت، یکی از مقولاتی است که آزادی در آن، جزو مسلم‌ترین حقوق انسان‌هاست. انسان‌ها حق دارند یاد بگیرند؛ اما همین «آزادی» در دانشگاه‌های بزرگ دنیای غربی محدود می‌شود! دانش و فنآوری والا - به قول خودشان HIGH TEC - قابل انتقال نیست! انتقال فنآوری به کشورهای معینی ممنوع است! چرا؟ چون اگر این دانش و این علم انتقال داده شد، از انحصار این قدرت خارج شده است و این قدرت مادی و این سلطه، به حال خود باقی نخواهد ماند. آزادی مرز پیدا می‌کند؛ یعنی استاد حق ندارد که فرضاً به شاگرد کشور جهان سومی - شاگرد ایرانی، یا دانش‌پژوه چینی - فلان راز علمی را بیاموزد!

آزادی انتقال اطلاعات و اخبار هم این‌گونه است. امروز همه‌ی جنجال دنیا، برای آزادی اطلاعات و اخبار است؛ بگذارید مردم باخبر شوند؛ بگذارید مردم بدانند. ترویج آزادی در غرب، یکی از مصادیق و مصرع‌های بلندش این است؛ اما در حمله‌ی امریکا به عراق - در زمان ریاست جمهوری بوش - برای مدت یک هفته یا بیشتر، رسماً همه‌ی اطلاعات سانسور شد. افتخار هم کردند و گفتند که هیچ خبرنگاری حق ندارد یک عکس یا یک خبر از حمله‌ی امریکا به عراق منتقل و منتشر کند! همه می‌دانستند که حمله شده؛ خود امریکایی‌ها هم خبر دادند؛ اما از جزئیات آن هیچ‌کس مطلع نبود؛ چون مدعی بودند که این کار، امنیت نظامی را به خطر می‌اندازد! پس، امنیت نظامی، حق آزادی را محدود کرد؛ یعنی یک مرز مادی و یک دیوار مادی.

استحکام پایه‌های این حکومت هم، مرز دیگر است. چند سال قبل از این - حدود چهار، پنج سال پیش - در امریکا گروهی پیدا شدند، که خبرش را هم همه‌ی کسانی که اهل روزنامه‌اند، خوانده‌اند. گروهی پیدا شدند که این‌ها با گرایش مذهبی خاصی علیه حکومت فعلی امریکا - زمان همین آقای کلینتون - اقدام کردند. علیه آن‌ها مقداری کارهای امنیتی و انتظامی شد، اما فایده‌ای نبخشید. خانه‌ای را که آن‌ها در آن جمع شده بودند، محاصره

کردند و آتش زدند که حدود هشتاد نفر در آتش سوختند! عکس‌هایش را هم منتشر کردند و همه‌ی دنیا هم دیدند. در میان این هشتاد نفر، زن هم بود، کودک هم بود، شاید یک نفرشان هم نظامی نبود. ببینید؛ آزادی زنده ماندن، آزادی عقیده، آزادی مبارزه‌ی سیاسی، به این حد محدود می‌شود. بنابراین، آزادی در دنیای مادی غرب هم حدود و مرزهایی دارد؛ منتها این مرزها، مرزهای مادی است.

مثال دیگر در کشورهای اروپایی است. به‌عنوان مثال آزادی بیان را، تبلیغات به نفع فاشیسم محدود می‌کند، که امر مادی و حکومتی است؛ اما تبلیغات عریان‌گری - که آن هم یک حرکتی است - محدود نمی‌کند! یعنی مرزهای آزادی در لیبرالیسم غربی، با آن فلسفه و با آن ریشه‌ی فلسفی و با آن نگرش، مرزهای مادی است؛ مرزهای اخلاقی نیست. اما در اسلام، مرزهای اخلاقی وجود دارد. در اسلام، آزادی، علاوه بر آن حدود مادی، مرزهای معنوی هم دارد.

### حدود آزادی اسلامی

البته وقتی کسی علیه منافع کشور و علیه سود کشور اقدامی بکند، آزادیش محدود می‌شود - این منطقی است - اما مرزهای معنوی هم وجود دارد. اگر کسی عقیده‌ی گمراهی دارد، عیبی ندارد. وقتی می‌گوییم عیبی ندارد، یعنی پیش خدا و پیش انسان‌های مؤمن عیب دارد؛ لیکن حکومت هیچ وظیفه‌ای در قبال او ندارد. در جامعه‌ی مسلمان، یهودی و مسیحی و بقیه‌ی ادیان گوناگون هستند؛ الان در کشور ما هم هستند؛ در زمان صدر اسلام هم بودند؛ هیچ مانعی هم ندارد. اما اگر قرار باشد آن کسی که عقیده‌ی فاسد دارد، به جان ذهن و دل افرادی که قدرت دفاع ندارند، بیفتد و بخواهد آن‌ها را هم گمراه کند، این برای آدم یک مرز است. این‌جا آزادی محدود می‌شود. از نظر اسلام این‌گونه است.

یا به‌عنوان مثال بخواهند اشاعه‌ی فساد بکنند، بخواهند فساد سیاسی و فساد جنسی و فساد فکری به وجود آورند؛ یا همین فیلسوف‌نماهایی که در گوشه و کنار هستند، بخواهند درباره‌ی این‌که تحصیلات عالی‌ه برای جوانان خوب نیست، مقاله بنویسند؛ بنا کنند عیوبش را ذکر کردن؛ البته به احتمال قوی، درصدی نود اثر نخواهد کرد؛ اما ممکن است درصدی ده جوانان تنبل اثر کند. نمی‌شود اجازه داد که کسانی بنشینند، با وسوسه و دروغ، انسان‌ها را از تحصیل علم باز بدارند.

### آزادی ارجاف نیست

آزادی دروغ‌گویی نیست. آزادی شایعه‌پراکنی نیست. آزادی ارجاف نیست. قرآن می‌فرماید: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ».<sup>۱۹</sup> مرجفون در کنار منافقان و بیماردلان - که آن‌ها دو دسته‌اند - قرار دارند. منافقان یک دسته‌اند، بیماردلان - الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ - دسته‌ی دیگری هستند؛ این «مُرْجِفُونَ» در کنار آن‌ها گذاشته شده‌اند. مُرْجِفُونَ یعنی کسانی که مرتب مردم را می‌ترسانند. یک جامعه‌ی تازه تأسیس شده‌ی اسلامی، با آن همه دشمن، آن همه بسیج قرآنی، آن همه بسیج نبوی، همه باید برای دفاع از کشور و از این نظام عظیم انسانی و مردمی، از لحاظ روحی آماده باشند؛ اما یک عده مثل خوره به جان مردم بیفتند و روحیه‌ها را تضعیف کنند؛ این‌ها مرجفونند. قرآن می‌گوید: اگر «مُرْجِفُونَ» - یعنی کسانی که مرتب مردم را می‌ترسانند، آدم را ناامید می‌کنند، مردم را از اقدام باز می‌دارند - دست برندارند، «لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ»؛ تو را به جان آن‌ها خواهیم انداخت. این، مرز آزادی است. پس، آزادی در منطق اسلامی، یک تفاوت دیگرش این است که مرزی از ارزش‌های معنوی دارد.

### ۴- آزادی و تکلیف

تفاوت دیگر این است که آزادی در تفکر لیبرالیسم غربی، با «تکلیف» منافات دارد. در اسلام، آزادی آن روی سگه‌ی «تکلیف» است. اصلاً انسان‌ها آزادند، چون مکلفند. اگر مکلف نبودند، آزادی لزومی نداشت؛ مثل فرشتگان بودند. بشر خصوصیتش این است که مجموعه‌ی انگیزه‌ها و غرایز متضادی است و مکلف است که در خلال این انگیزه‌های گوناگون، راه کمال را بییابد. به او آزادی داده شده، به خاطر پیمودن راه کمال. همین آزادی با این ارزش، برای تکامل است؛ کما این که خود حیات انسان برای تکامل است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۲۰</sup>. خداوند جنّ و انس را آفریده، برای رسیدن به مرتبه‌ی عبودیت او که مرتبه‌ی بسیار والایی است. آزادی هم مثل حقّ حیات است؛ مقدمه‌ای برای عبودیت.

در غرب، در نفی «تکلیف» تا جایی پیش رفته‌اند که نه تنها تفکرات دینی را، حتی تفکرات غیر دینی و کلّ ایدئولوژی‌ها را که در آن‌ها تکلیف هست، واجب و حرام هست، باید و نباید هست، نفی می‌کنند! الان در آثار اخیر همین لیبرال‌نویس‌های امریکایی و شبه‌امریکایی و کسانی که پیامبرشان آن‌ها هستند امت‌های آن‌ها در کشورهای دیگر، از

جمله متأسفانه بعضی‌ها در کشور خود ما دنبال همین هستند - دیده می‌شود که می‌گویند تفکر آزاد غربی، با اصل «باید و نباید» و با اصل ایدئولوژی مخالف است! اسلام به کلی نقطه‌ی مقابل این است. اسلام، «آزادی» را همراه با «تکلیف» برای انسان دانسته که انسان بتواند با این آزادی، تکالیف را صحیح انجام دهد، کارهای بزرگ را انجام دهد، انتخاب‌های بزرگ را بکند و بتواند به تکامل برسد.

### بایان فرمایش مقام معظم رهبری

«ویل دورانت» که یکی از فلاسفه مطرح جهان غرب می‌باشد در کتاب «لذات فلسفه» در خصوص آزادی‌های غربی چنین می‌گوید:

«واضح است که اگر امریکایی از نبودن آزادی شکایت کند مقصودش آزادی معده است نه آزادی فکر؛ چند سال پیش در یکی از جلسات، اتحادیه‌ی کارگران امریکایی تهدید به انقلاب کردند، اما نه برای باز بودن و زیادی وقت کار کارگاه‌ها بلکه برای بسته بودن میخانه‌ها... آزادی خواهی بزرگ در امریکا محدود به این شده است که شراب را اولین واجبات یک مرد و وسعت نظر را اولین واجبات یک زن بدانند... اگر در شراب‌خواری آزادی هست از دست رفتن آزادی فکر چه باک! به جای آن که بگویند اول زندگی و بعد فلسفه، می‌گویند اول شراب و بعد فلسفه... قانون، آزادی را از دست ما نگرفته است بلکه فکر کند از کار افتاده‌ی ما، موجب از دست رفتن آزادی می‌گردد... شاید آزادی اخلاقی ما هم نوعی تقلید باشد و ویسکی هم مانند شهوت‌پرستی باشد که بی آن، کسی را مرد نتوان گفت.»<sup>۲۱</sup>

### آزادی معنوی

#### شهید مطهری درباره آزادی معنوی می‌فرماید:<sup>۲۲</sup>

اما نوع دیگر آزادی، آزادی معنوی است. تفاوتی که میان مکتب انبیاء و مکتب‌های بشری هست در این است که پیغمبران آمده‌اند تا علاوه بر آزادی اجتماعی، به بشر آزادی معنوی بدهند، و آزادی معنوی است که بیشتر از هر چیز دیگر ارزش دارد. تنها آزادی اجتماعی مقدس نیست، بلکه آزادی معنوی هم مقدس است و آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست. و این است درد امروز جامعه بشری که بشر امروز می‌خواهد آزادی اجتماعی را تأمین کند ولی به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود؛ یعنی نمی‌تواند، قدرتش را ندارد، چون آزادی معنوی را جز از طریق نبوت، انبیاء، دین، ایمان و کتاب‌های آسمانی نمی‌توان تأمین کرد.

## آزادی معنوی چیست؟

انسان یک موجود مرکب و دارای قوا و غرایز گوناگونی است. انسان شهوت دارد، غضب دارد، حرص و طمع دارد، جاه طلبی و افزون طلبی دارد. در مقابل، عقل دارد، فطرت دارد، وجدان اخلاقی دارد. انسان از نظر معنا، باطن و روح خودش ممکن است یک آدم آزاد باشد و ممکن است یک آدم برده و بنده باشد؛ یعنی ممکن است انسان بنده حرص خودش باشد، اسیر شهوت خودش باشد، اسیر خشم خودش باشد، اسیر افزون طلبی خودش باشد و ممکن است از همه‌ی این‌ها آزاد باشد.

ممکن است انسانی باشد که همان‌طور که از نظر اجتماعی آزادمرد است، زیر بار ذلت نمی‌رود، زیر بار بردگی نمی‌رود و آزادی خودش را در اجتماع حفظ می‌کند، از نظر اخلاق و معنویت هم آزادی خود را حفظ کرده باشد، یعنی وجدان و عقل خودش را آزاد نگه داشته باشد. این آزادی همان است که در زبان دین «تزکیه نفس» و «تقوا» گفته می‌شود.

## وابستگی آزادی اجتماعی به آزادی معنوی

آیا ممکن است بشر آزادی اجتماعی داشته باشد ولی آزادی معنوی نداشته باشد؟  
یعنی بشر اسیر شهوت و خشم و حرص و آز خودش باشد ولی درعین حال آزادی دیگران را محترم بشمارد؟

بشر دوران قدیم آزادی را از روی دانش سلب و پایمال می‌کرد، به خاطر این‌که سود خودش را تشخیص می‌داد. آیا بشر قدیم که آزادی و حقوق دیگران را محترم نمی‌شمرد از این جهت بود که قوانینش این‌طور وضع شده بود، که تا قانون را عوض کردیم دیگر تمام بشود؟ مانند قوانین قراردادی که بشر می‌گذارد؛ به‌عنوان مثال در آمریکا بگویند قانون بردگی ملغی، همین‌که گفتند قانون بردگی ملغی، دیگر واقعاً بردگی ملغی شد؟ یا شکل و فرمش عوض شد، محتوا همان محتواسه؟ آیا علت این‌که بشر قدیم آزادی و حقوق را محترم نمی‌شمرد طرز تفکر فلسفی‌اش بود؟ هیچ‌کدام از این‌ها نبود، فقط یک چیز و آن منفعت طلبی بود.

بشر قدیم به حکم طبیعت فردی خودش منفعت طلب و سود طلب بود، از هر وسیله‌ای می‌خواست به نفع خودش استفاده کند. یکی از وسایل، افراد بشر بودند.

همان‌طوری که از چوب و سنگ و آهن و گوسفند و گاو و اسب و قاطر می‌خواست به نفع خودش استفاده کند، از انسان هم می‌خواست استفاده کند. آن وقتی که درختی را می‌کاشت

یا می‌برید، چیزی که درباره‌اش فکر نمی‌کرد خود آن درخت بود، فقط درباره‌ی خودش فکر می‌کرد. اگر گوسفند را چاق می‌کرد و آن وقتی که سرش را می‌برید چه منظوری داشت؟ جز منافع خودش چیزی را در نظر نمی‌گرفت.

همین‌طور اگر افراد دیگر را برده می‌گرفت و بنده خودش می‌کرد و حقوقشان را سلب می‌کرد، به خاطر منفعت‌طلبی خودش بود. پس آن علتی که در دوران گذشته بشر را وادار به سلب آزادی اجتماعی و پایمال کردن حقوق اجتماعی دیگران می‌کرد، حس منفعت‌طلبی او بوده است و بس. حس منفعت‌طلبی بشر امروز چه‌طور؟ هست یا نیست؟ بله هست، آن که فرقی نکرده است. دهان بشر امروز برای بلعیدن، اگر بیشتر از دهان بشر دیروز باز نباشد کمتر باز نیست.<sup>۲۳</sup>

نه علم توانسته است جلوی آز را بگیرد نه تغییر قوانین. تنها کاری که کرده این است که شکل و فرم قضیه را عوض نموده است، محتوا همان محتواست؛ یک روپوش، یک زرورق روی آن می‌گذارد. بشر قدیم یک موجود صریح بود، هنوز به حد نفاق و دورویی نرسیده بود. فرعون مردم را استعباد می‌کرد، رسماً هم می‌گفت: «وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ»<sup>۲۴</sup> موسی چه می‌گویی؟ این‌ها بندگان و بردگان ما هستند. دیگر یک روپوش روی استثمار و استعباد خودش نمی‌گذاشت. اما بشر امروز به نام جهان آزاد و دفاع از صلح و آزادی، تمام سلب آزادی‌ها، سلب حقوق‌ها، بندگی‌ها و بردگی‌ها را دارد، چرا؟ چون آزادی معنوی ندارد و در ناحیه روح خودش آزاد نیست و چون تقوا ندارد.

علی‌علیه‌السلام جمله‌ای دارد که مانند همه‌ی جمله‌های ایشان بارزش است؛ می‌فرماید:  
«إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مُفْتَاخُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةٌ مَعَادٍ وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ»<sup>۲۵</sup>

تقوای الهی کلید هر راه راستی است. بدون تقوا انسان به راه راست نمی‌رود، راه خود را کج می‌کند. بدون تقوا انسان اندوخته‌ای برای آخرت ندارد. بدون تقوا بشر آزادی ندارد: وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، تقواست که بشر را از هر رقیتی آزاد می‌کند.

### محدودیت یا مصونیت

اکنون این نکته را باید توضیح دهیم که تقوا محدودیت نیست، مصونیت است. فرق است بین محدودیت و مصونیت. اگر هم نام آن را محدودیت بگذاریم محدودیتی است که عین مصونیت است.

مثال‌هایی عرض می‌کنم: بشر خانه می‌سازد، اتاق می‌سازد با در و پنجره‌های محکم، به



دور خانه‌اش دیوار می‌کشد. چرا این کارها را می‌کند؟ برای این که خود را در زمستان از گزند سرما و در تابستان از آسیب گرما حفظ کند، برای آن که لوازم زندگی خود را در محیط امنی که فقط در اختیار شخص خود اوست بگذارد. زندگی خود را محدود می‌کند به اینکه غالباً در میان یک چهار دیواری معین بگذرد. حالا نام این را چه باید گذاشت؟ آیا خانه و مسکن برای انسان محدودیت است و منافی آزادی اوست یا مصونیت است؟

تقوا هم برای روح مانند خانه است برای زندگی و مانند جامه است برای تن. اتفاقاً در قرآن مجید از تقوا به جامه تعبیر شده. در سوره اعراف، بعد از آن که نامی از جامه‌های تن می‌برد می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»<sup>۲۶</sup> یعنی تقوا که جامه روح است بهتر و لازم‌تر است.

امیرالمؤمنین در یکی از کلماتش می‌فرماید: «أَلَا فَصُوْنُوْهَا وَ تَصَوُّنُوْهَا بِهَا»<sup>۲۷</sup> یعنی تقوا را حفظ کنید و به وسیله‌ی تقوا برای خود مصونیت درست کنید.

امیرالمؤمنین تعبیری بالاتر از این هم دارد که نه تنها تقوا را محدودیت و مانع آزادی نمی‌داند، بلکه علت و موجب بزرگ آزادی را تقوای الهی می‌شمارد.

«فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مُفْتَاخُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةٌ مَعَادٍ وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ، بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَ يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تَنَالُ الرَّغَائِبُ»<sup>۲۸</sup>.. یعنی تقوا کلید درستی و اندوخته روز قیامت است، آزادی است از قید هر رقیبت، نجات است از هر بدبختی. به وسیله تقوا انسان به هدف خویش می‌رسد و از دشمن نجات پیدا می‌کند و به آرزوهای خویش نائل می‌گردد.

تقوا در درجه اول و به‌طور مستقیم از ناحیه اخلاقی و معنوی به انسان آزادی می‌دهد و او را از قید رقیبت و بندگی هوا و هوس آزاد می‌کند، رشته حرص و طمع و حسد و شهوت و خشم را از گردنش برمی‌دارد، ولی به‌طور غیر مستقیم در زندگی اجتماعی هم آزادیبخش انسان است. رقیبت‌ها و بندگی‌های اجتماعی نتیجه‌ی رقیبت معنوی است. آن کس که بنده و مطیع پول یا مقام است نمی‌تواند از جنبه‌ی اجتماعی آزاد زندگی کند. لهذا درست است که بگوییم: «عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ» یعنی تقوا همه‌گونه آزادی به انسان می‌دهد. پس تقوا تنها نه این است که قید و محدودیت نیست، بلکه عین حریت و آزادی است.

پایان فرمایش علامه شهید آیت‌الله مطهری

## عبد بودن، بزرگ‌ترین آزادی است

انسان در عالم عالم هستی یا باید عبد پروردگار باشد یا بنده‌ی شیطان و اسیر شهوات. اگر بنده‌ی شیطان بود، بندگی دیگران را نیز می‌کند و آزادی خود را چه در اجتماع و چه شخصی لگد مال خواهد کرد. ولی اگر بندگی خدا را نمود از بندگی دیگران خلاص شده و خود را به معدن قدرت و عظمت الهی وصل نموده است.

آن بندگی حقارت و این بندگی عظمت را به دنبال خواهد داشت. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْءَآدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ - مگر با شما عهد نسبتم و نگفتم ای فرزندان آدم شیطان را اطاعت مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.»<sup>۲۹</sup>

و می‌فرماید: «وَالَّذِیْنَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبِشْرٍ عِبَادٍ - و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آنهاست پس بندگان مرا بشارت ده.»<sup>۳۰</sup>

از این نگاه، باید گفت خداوند انسان‌ها را آزاد آفریده است که بهشت یا جهنم را انتخاب کنند. «قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَىِّ» ولی اگر بخواهند بهشت را انتخاب کنند راهی ندارند جز این که خود را بنده‌ی شیطان نکرده و بنده‌ی خدا قرار دهند. به عبارتی باید عبد باشند و آزادی خود را در چهارچوب دستورات الهی محدود نمایند.

از طرفی کسانی که نمی‌خواهند عبد خدا باشند حق ندارند کاری کنند تا دیگران بنده‌ی شیطان شوند و به این صورت آزادی بندگان خدا را مورد تهدید قرار دهند.

### اگر بنده بود...

بشر حافی یکی از اشراف‌زادگان بود که شبانه‌روز به عیاشی و فسق و فجور اشتغال داشت. خانه‌اش مرکز عیش و نوش و رقص و غنا و فساد بود که صدای آن از بیرون شنیده می‌شد. روزی از روزها که در خانه‌اش محفل و مجلس گناه برپا بود، کنیزش با ظرف خاکروب، درب منزل آمد تا آن را خالی کند که در این هنگام حضرت موسی ابن جعفر علیه‌السلام از درب آن خانه عبور کرد و صدای ساز و رقص به گوشش رسید. از کنیز پرسید:

يَا جَارِيَةُ! صَاحِبُ هَذَا الدَّارِ حُرٌّ أَمْ عَبْدٌ؟! ای خانم! مالک این خانه آزاد است یا بنده؟!!

کنیز جواب داد: البته که آزاد و آقا است.

امام کاظم علیه السلام فرمود: **صَدَقْتُ؛ لَوْ كَانَ عَبْدًا خَافَ مِنْ مَوْلَاهُ**  
راست گفتم؛ زیرا اگر بنده بود از مولای خود می ترسید و این چنین در معصیت گستاخ  
نمی شد.

کنیز به داخل منزل برگشت. بشر که بر سفره شراب نشسته بود از کنیز پرسید: چرا دیر  
آمدی؟

کنیز داستان سؤال مرد ناشناس و جواب خودش را نقل کرد.

بشر پرسید: آن مرد در نهایت چه گفت؟

کنیز جواب داد: آخرین سخن آن مرد این بود: راست گفتم، اگر صاحب خانه آزاد نبود (و  
خودش را بنده خدا می دانست) از مولای خود می ترسید و در معصیت این چنین گستاخ  
نبود.

سخن کوتاه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام همانند تیر بر دل او نشست و مانند  
جرقه ی آتشی قلبش را نورانی و دگرگون ساخت. سفره ی شراب را ترک کرد و با پای برهنه  
(حافیاً) بیرون دوید تا خود را به مرد ناشناس برساند. دوان دوان خودش را به امام کاظم  
علیه السلام رسانید و عرض کرد: آقای من! از خدا و از شما معذرت می خواهم. آری من  
بنده ی خدا بوده و هستم، لیکن بندگی خودم را فراموش کرده بودم. بدین جهت، چنین  
گستاخانه معصیت می کردم. ولی اکنون به بندگی خود پی بردم و از اعمال گذشته ام توبه  
می کنم. آیا توبه ام قبول است؟

حضرت فرمود: آری خدا توبهات را قبول می کند. از گناهان خود خارج شو و معصیت  
را برای همیشه ترک کن.

آری بشر حافی توبه کرد و در سلک عابدان و زاهدان و اولیای خدا در آمد و به شکرانه  
این نعمت، تا آخر عمر با پای برهنه راه می رفت، لذا به او بشر حافی (پابرنه) می گفتند.<sup>۳۱</sup>  
بشر تصمیم گرفت تا آزاد نباشد و عبد باقی بماند.

## پی‌نوشت‌ها:

- (۱)
- (۲) نهج‌البلاغه ص ۴۰۱ نامه‌ی ۳۱ وصیت به امام حسن علیه‌السلام
- (۳) بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۷/۰۶/۱۲ - تمام پی‌نوشت‌هایی که در شماره‌های بعدی با عنوان «رهبرمعظم» می‌آید مربوط به همین سخنرانی است که به صورت خلاصه نوشته شده است.
- (۴) ال‌عمران/۶۴
- (۵) شعرا/۱۸ و ۱۹
- (۶) شعرا/۲۲
- (۷) مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳ ص ۴۳۹ - چون منبع مطالب از شهید مطهری فقط مجموعه آثار می‌باشد در پی‌نوشت‌های بعدی فقط شماره جلد و صفحه نوشته خواهد شد.
- (۸) رهبرمعظم
- (۹) جعفر سبحانی؛ مقاله‌ی «آیا آزادی در خدمت انسان است یا انسان در خدمت آزادی» منتشر شده در مجله کلام اسلامی شماره ۴۶ - آن‌چه در پی‌نوشت‌های بعدی با عنوان «جعفر سبحانی» می‌آید مربوط به همین مقاله است.
- (۱۰) جعفر سبحانی
- (۱۱) رهبرمعظم
- (۱۲) بقره/۲۵۶
- (۱۳) شهید مطهری، ج ۲۰ ص ۲۵۳
- (۱۴) شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۸۶
- (۱۵) شهید مطهری، ج ۲۰، ص ۲۵۰
- (۱۶) بقره/۲۵۶
- (۱۷) غاشیه/۲۱ تا ۲۴
- (۱۸) شهید مطهری ج ۱۶ ص ۱۸۷
- (۱۹) رهبرمعظم
- (۲۰) احزاب/۶۰
- (۲۱) ذاریات/۵۶
- (۲۲) لذات فلسفه ص ۳۱۶
- (۲۳) شهید مطهری ج ۲۳ ص ۴۴۱
- (۲۴) در شماره ۲۲ نشریه شمیم معرفت مقاله‌ای تحت عنوان «بردگی قرن ۲۱» آمده است که در آن توضیح داده شده که در حال حاضر حداقل ۲۷ میلیون برده در جهان وجود دارد.
- (۲۵) مؤمنون/۲۳
- (۲۶) غررالحکم ص ۲۷۲
- (۲۷) اعراف/۲۶
- (۲۸) نهج‌البلاغه ص ۲۸۴
- (۲۹) نهج‌البلاغه ص ۳۵۱ خطبه ۲۲۸
- (۳۰) یس/۶۰
- (۳۱) زمر/۱۷
- (۳۲) روضات الجنات ص ۲۳۲

---